بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و هشتم\_3 خرداد 1400

[ادامۀ بررسی کلام شیخ در قسم اول از اصول دین]

در قسم اول از اصول اعتقادیه که اعتقاد به آنها لازم است و مقدمۀ چنین اعتقادی هم طبیعتا، علم است، مورد بحث واقع شد که آیا ظنون هم کفایت می کند یا نه؟ یک بحث در مورد قادر داریم، و یک بحث در مورد عاجز، و نیز یک بحثی در مورد جواز و عدم جواز به ظن در حکم تکلیفیش داریم، و یک بحث در حکم وضعی، الآن بحث از حکم تکلیفی عمل به ظنون است، بالنسبة الی القادر.

فرمودند جای تأمل ندارد، که نمی­توانیم در این گونه مسائل اعتقادی، اقتصار و اکتفا کنیم به ظنون، لذا ظن به نبوت نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم یا ظن به امامت یکی از ائمۀ هدی صلوات الله علیهم اجمعین، کافی برای حصول اعتقاد نیست، باید از یک سو، خود این آقا اگر متوجه است به این که در این مسائل هنوز به علم و یقین نرسیده است، آگاه به نقص خود است، دنبال جبران نقیصه بگردد و نظر واستدلال و مطالعه و تحقیق را بیشتر کند.

از سوی دیگر بر علماء هم از باب امر به معروف واجب است او را امر به زیادۀ نظر کنند، **لیحصل له العلم**، طبیعتا وقتی مرحوم شیخ سخن از واجبی می­کند که بر عهدۀ علماء است، و آن امر به زیادت النظر هست، مراد فقط این نیست که به صورت دستوری به این ظان بگویند دنبال علم برو، بلکه مهم این است که کوشش کنند این علما که با گفتوگو با این شخص ظان، ظن او را تبدیل به علم کنند، البته به یک شرط اساسی و آن این است که دن لم یخافوا علیه وقوع فی خلاف الحق. اگر دیدند این تاکنون ظن به حق دارد، ولی اگر بیش از این با او بحث کنیم، بیش از بخواهیم او را در طریق علم قرار دهیم، همین اندازۀ از ظنی که به حق دارد نیز، ممکن است، از دست او برود، چون مسائل اعتقادی به گونه­ایی است که سؤالی سؤال دیگر را بر می انگیزد، شبهه­ای، شبهۀ دیگر را به وجود می­آورد و استعداد و درک و قدرت فهم افراد متفاوت است، اگر احساس این شد، اگر خوف از این مطلب بود که این قادری که تا حد ظن، به اعتقادات حقه معتقد شده است، بخواهد به دنبال تحقیق بیشتر برود، احتمالا در خلاف حق غوطه ور شود، این جا دیگر بر علماء امر او به زیادت النظر لازم نیست، بر علماء اطلاع رسانی به او، و تبیین بیش حقائق برای او لازم نیست.

**لأنه حینئذ یدخل فی قسم العاجز عن تحصیل العلم بالحق،** این از نیمۀ راه عاجز می شود، یک عاجزی داریم، که از اول قدرت فهم مسائل اصول اعتقادات را ندارد، ولی یک عاجزی داریم، که تا نیمۀ راه أی الظن می تواند همراهی کند، امّا بقیۀ راه من الظن الی العلم را توانایی ندارد. این باز داخل قسم بعدی که بحث از عاجز است، خواهد آمد، این جا اگر بماند بر همان ظنی که دارد، اولی است،

**فإنّ بقائه علی الظن بالحق اولی من رجوعه الی الشک أو الظن بالباطل، فضلا عن العلم به**. این که تا نیمۀ راه یعنی ظن به اعتقادات حقه رسیده است، اگر در استمرارش، در اثر زیادۀ نظر خائف از انحراف شدیم، یا انحرافش تزلزلش او را از ظن به حق، به شک قهقرایی بر می گرداند، یا حتی از ظن به حق، به ظن به باطل می رسد و حتی چه بسا این ظان به حق، در اثر این انحراف، به علم به باطل هم برسد، معلوم است، انحراف از ظن به حق به شک در حق و ناحق بودن یک حق، یا انحراف از ظن به حق به سوی ظن به باطل جایز نیست، تا چه رسد کاری کنیم که او از ظن به حق منحرف شود به علم به باطل.

**و الدلیلُ علی ما ذکرناه جمیع الآیات و الاخبار الدالة علی وجوب الایمان و العلم و التفقه و المعرفة و التصدیق و الاقرار و الشهادة و التدین و عدم الرخصة فی الجهل و الشک و متابعة الظن و هی اکثر من أن تحصی**

ما آن مقدار آیات و روایات داریم با السنة متفاوتة که همگی در یک حقیقت متفق هستند و آن این است که القادر الذی یقدر علی تقویة ظنه و قادر است به این که این ظن به حق را به علم به حق برساند، دلیل قاطع و یقینی این مطلب یک نکتۀ مشترکی است که در بسیاری از آیات کریمۀ قرآن مجید و روایات شریفۀ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده است، از جمله آیات آمره به وجوب تحصیل ایمان و نیز روایات این باب و نیز آیات و روایات آمره به علم به دین آیات و روایات مربوط به تفقه در دین، مجموع ادله­ایی که از آنها وجوب معرفت، وجوب تصدیق، وجوب اقرار، وجوب شهادت دادن، وجوب تدین به اعتقادات حقه استفاده میشود و معلوم است، تفقه و معرفت و تصدیق و اقرار و شهادت و تدین به علم به دین و علم به اعتقادات وابستگی دارد و نیز مجموعه ایی از آیات قرآن و روایات که مستفاد از آن عدم الرخصة در بقاء بر جهل است، مستفاد از آنها عدم الجواز البقاء فی الشک است، مستفاد از آنها، عدم جواز متابعت ظن است، این مجموعۀ کثیره که اکثر من أن تحصی هست، کافی است برای این که بگوییم **یجب علی الظان بالاعتقادات الحقه تحصیل العلم و الیقین**

هذا تمام کلام در موضع اول در مورد قادر به تحصیل اعتقادات در قسم اول از اصول اعتقادات که بحث از حکم تکلیفی وجوب بود و حتی وجوب ارشاد علماء فقط یک تبصره ایی زده شد مگر این که زیادة النظر موجب شود که او به انحراف کشیده بشود.

اما موضع دوم که بحث در حکم وضعی من حیث الایمان و عدمه بود، سوال در موضع دوم این است که اگر من ظان به حق بودم، می توانم در اثر همین ظن به حق ایمان بیاورم؟ شهادت بدهم؟ اعتراف کنم؟ جواب این است که خیر! تا وقتی علم برای تو حاصل نشده است، حکم به وجوب ایمان بی معنا است. چرا؟ **للاخبار المفسرة للايمان بالاقرار و الشهادة و التدين و المعرفة و غير ذلك من العبائر الظاهرة في العلم .**

ما که می گوییم قسم اول از امور اعتقادی، یجب الاعتقاد به، یجب الایمان به، سخن از بایمانبه میان می آوریم وایمان در تراث گرانقدر روایی ما تفسیر شده است به واژه­هایی که در درون این واژه­ها علم و یقین نهفته است. از جمله واژۀ اقرار، این که من باید مقر و معترف باشم، به چه چیز؟ آیا معنا دارد نسبت به چیزی که هنوز علم و یقین ندارم، مقر و معترف باشم؟ **الایمان هو الاقرار، و الاقرار لایمکن بدون العلم**، پس امان **لا یمکن بدون العلم.**

یا روایاتی که ایمان را به شهادت و گواهی تفسیر می کند، خود می دانید شاهد بودن فرع بر علم است، جاهل، شاک و ظان، حق شهادت که ظهور در علم دارد، ندارند. و نیز روایاتی که ایمان را به تدین تفسیر می کند، تدین یعنی آن امور اعتقادی را دین خود قرار بدهد، آیا دین قرار دادن اموری که مظنه به آن دارم نه علم، معنا دارد؟ در بعضی از روایات صراحت بیشتری آمده است، ایمان را به معرفت تفسیر کرده است، پس این روایات و غیر ذلک من العبائر فی الروایات که ظهور در علم دارند، ما را بس. این روایاتی که ایشان اشاره کرد، در کافی ج 2، ص 18 به بعد آمده است.

حال سؤال بعدی ما این است که ان آقای ظان که هنوز در مظنه باقی است، آیا مع ظنه به حق می توان او را تکفیر کرد؟ در حالی که ظن به اعتقادات حقه دارد؟ شیخنا الاعظم می فرماید:

**و هل هو كافر مع ظنه بالحق ؟ فيه وجهان ، من إطلاق ما دل على أن الشاك و غير المؤمن كافر ، و ظاهر ما دل من الكتاب و السنة على حصر المكلف في المؤمن و الكافر**

این دلیل بر این است که از الظان بالحق هو کافر.

**و من تقييد كفر الشاك في واحد من الاخبار بالجحود فلا يشمل ما نحن فيه ، و دلالة الاخبار المستفيضة على ثبوت الواسطة بين الكفر و الايمان ، و قد أطلق عليه في الاخبار الضلال ،**

این عدم دلیل تکفیر ظان به حق است.

پس هم وجه حکم به کفر او بیان شده، و هم وجه عدم تکفیر او در سخن شیخ اعظم آمده است. و در هر دو قسمت هم دو دلیل جناب شیخ ارائه می فرمایند.

اما دلیل اول اطلاق روایاتی است که هر شاکی را و هر غیر مؤمنی را کافر می داند. درست است ظان با شاک متفاوت است، و حک مشاک را نمی توان در مورد ظان تطبیق کرد، ولی ظان به حق همین الآن گفتیم مؤمن به حق نیست، چون مؤمن موقوف است ایمانش به معرفت و علم و ظان این معرفت و علم را ندارد، پس کافر است.

این روایاتش را باید مثل روایات دیگری که اشاره خواهد فرمود در ادلۀ دو طرف بخوانیم و ملاحظه کنیم، ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.